

## ۵۶ - اصل پیدایش و قدم یا حدوث و موخریت آن

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح معروف حکمت است. **قوله الاعلی:** "و اما ما ذكرت في بدء الخلق فهذا مقام يختلف باختلاف الافئدة و الانظار لو تقول انه كان و يكون هذا حقّ و لو تقول كما ذكر في الكتب المقدّسة انه لا ريب فيه نزل من لدى الله رب العالمين انه كان كنزا مخفيا و هذا مقام لا يعبر بعبارة و لا يشار باشارة و في مقام احببت ان اعرف كان الحقّ و الخلق في ظله من الاول الذي لا اول له الا انه مسبوق بالاولية التي لا تعرف بالاوليه و بالعلة التي لم يعرفها كلّ عالم عليهم قد كان ما كان و لم يكن مثل ما تراه اليوم و ما كان تكون من الحرارة المحدثه من امتزاج الفاعل و المنفعل الذي هو عينه و غيره كذلك ينبتكم النبأ الاعظم من هذا النبء العظيم ان الفاعلين و المنفعلين قد خلقت من كلمة الله المطاعة و انها هي علة الخلق و ما سواها مخلوق معلول ان ربك لهو المبين الحكيم ثم اعلم ان كلام الله عز و جل اعلى و اجل من ان يكون مما تدركه الحواس لانه ليس بطبيعة و لا بجوهر قد كان مقدّسا عن العناصر المعروفة و الاسطقسات العوالى المذكورة و أنّه ظهر من غير لفظ و صوت و هو امر الله المهيمن على العالمين انه ما انقطع عن العالم و هو الفيض الاعظم الذي كان علة الفيوضات و هو الكون المقدّس عما كان و ما يكون ... لا بد لكلّ امر من مبداء و لكلّ بناء من بان و انه هذه العلة التي سبقت الكون المزين بالطراز القديم مع تجدده و حدوثه في كلّ حين تعالى الحكيم الذي خلق هذا البناء الكريم فانظر في العالم و تفكر فيه انه يريك كتاب نفسه و ما سطر فيه من قلم ربك الصانع الخبير و يخبرك بما فيه و عليه و يفصح لك على شأن يغنيك عن كلّ مبين فصيح قل ان الطبيعة بكيونتها مظهر اسمى المبتعث و المكوّن و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و في اختلافها لايات للمتفرسين و هي الارادة و ظهورها في رتبه الامكان بنفس الامكان و انها لتقدير من مقدر عليهم و لو قيل انها لهي المشية الامكانية ليس لاحد ان يعترض عليه و قدر فيها قدرة عجز عن ادراك كمها العالمون."

و از آن حضرت در لوح خطاب به عبد الوهاب است. **قوله الاعلی:** "اين بقاء بقاء زمانى است نه بقاء ذاتى چه كه مسبوق است بعلّت و بقاء ذاتى غير مسبوق و آن مخصوص است بحقّ جلّ جلاله."

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است. **قوله العزيز:** "قديم بر دو قسم است قديم ذاتى و قديم زمانى. حدوث هم بر دو قسم است حدوث ذاتى و حدوث زمانى. قديم ذاتى وجوديست كه مسبوق بعلّت نه حدوث ذاتى وجود مسبوق بعلّت ... پس اين تخت حادث ذاتى است زيرا مسبوق بعلّت است و وجودش مشرّوط بعلّت اين را حادث ذاتى و حادث حقيقى گویند. پس اين عالم کون نسبت بصانع حادث حقيقى است ... هرچند عالم کون هستى دارد ولى نسبت بحقّ عدم است."

و از آن حضرت خطاب بشيخ على اكبر قوچانى در بادكوبه است. **قوله العزيز:** "اي منادى پيمان سئوال از دو مسأله مهمّه نموده بوديد كه تفسير دو آيه از آيات الهى است. اين دو آيه را شرح و تفصيل يك سفر جليل لازم و عبدالبهاء عليل و مشاغل و شواغل عظيم و مكاتيب از شرق و غرب مانند غيث هاطل متواصل سئوالات بيحد و حساب و ترتيب و تنظيم امور عموم

بی پایان با وجود این چگونه توان تفسیر باین تفصیل نمود مجال کجا که این دو آیه کریمه تشریح شود لهذا مختصراً بیانی میگردد. قد کان ما کان و لم یکن مثل ما تراه الیوم از این آیه مبارکه واضح و مشهود میشود که کون در ترقی است یعنی از حالی بحالی دیگر انتقال نموده است اما بعضی از فلاسفه اروپ را ظنّ و گمان چنان که ترقی از جنس بنوع است مثلاً حیوان ترقی کرده است و انسان شده است ولی در نزد انبیاء این قول غیر مقبول چنانچه در کتاب مفاوضات موجود است بلکه ترقی و نشو در نفس نوع است. مثلاً نطفه تدرّج در عالم علقه و مضغه و جنین و شیرخواری و طفولیت و بلوغ نماید تا برسد بحال نفس نوع ترقی نموده یعنی در عالم نطفه که عبارت از جنبدهئی است نشو و نما کرده و ترقی نموده تا بمقام احسن الخالقین رسیده و ماکان تکون من الحرارة المحدثه یعنی ماده و هیولای کائنات قوه اثیریّه است و غیر مشهود و بآثار مثبت و آثار از جمله قوه کهربائی و ضیاء و حرارت است که امواج او است و این در حکمت طبیعیه محقق و مثبت و ماده اثیریّه مانند آن ماده اثیریّه فاعل و منفعل است یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیّت اولیّه است خلق الله الناس بالمشیة و المشیة بنفسها لهذا آن ماده اثیریّه از جهت فاعل است زیرا ضیاء و حرارت و قوه کهربائیّه ازو ظاهر و از جهت منفعل است زیرا چون امواج در او ظاهر گردد نمودار. مثلاً ضیاء امواجی است که در آن ماده اثیریّه حاصل میشود و از آن قوه باصره متأثر میگردد و تأثر مشاهده است چنانکه در هوا امواج حاصل میشود از آن امواج عصب صماخ گوش متأثر میشود آن تأثیر صوت است و آن اثر استماع. و اما آیه کریمه قل ان الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث والمکون چون حکمای خلف و سلف بر آنند که طبیعت کلیه محسوس نگردد و مکشوف نشود ادراک عاجز است عقول قاصر ولی این حوادث عالم کون از مقتضیات آن طبیعت است مانند نوم و جوع و عطش که از مقتضیات جسم انسانی است و مانند احراق نار که مقتضیات آن است. باری جمیع شئون و حوادث و وقایع حتی حرکت سلسله موجودات را نشو و نمای کائنات را نسبت بطبیعت میدهند و آن طبیعت را مبدء کائنات می‌شمرند میفرماید این طبیعتی که شما مبدء کائنات و مصدر موجودات می‌شمارید مظهر اسم مبتعث و مکون من است یعنی ذات مقدّس که لا یعرف و لا یدرک و لا ینعت و لا یوصف است بتصور نیاید و ادراک نشاید و میرا از هر نعت و محامد و اوصاف است حتی از تغییر علة العلل نیز منزّه است این علت اولی مصدر کائنات است و تعبیر بطبیعت کلیه مینمایند زیرا آن حقائق و شئون که حکما بجهت طبیعت کلیه می‌شمارند همان شئون و کمالاتی است که در کتب الهیّه بجهت مشیّت اولیّه بیان شده است و این واضح است که مشیّت اولیّه مظهر اسم مکون است. بیش از این فرصت نیست الحمدلله از جناب آقا موسی مرض مستولی خفت یافته و امید است که بهتر از این گردد و هر وقت قوت و توانائی سفر حاصل نماید مأذون است که با حرم محترمه عازم حضور گردند و علیک الهاء الابهی ع